

# کتاب دانیال - شماره صد و هفتاد و هشت

شبهات‌های نبوی: آشکار شدن باب ۱۱ دانیال در ایام آخر

Jeff Pippenger

2024-04-08

آیات شانزدهم تا نوزدهم باب یازدهم دانیال، تاریخ را از زمان قانون یکشنبه که به زودی در ایالات متحده وضع خواهد شد، تا هنگامی که میکائیل برخیزد و مهلت آزمون انسان پایان پذیرد، بازنمایی می‌کند. از این رو، این آیات همچنین تاریخ آیه چهل و یکم تا آیه چهل و پنجم همان باب را نیز بازنمایی می‌کنند.

اما آن که بر ضد او می‌آید، هرآنچه بخواهد خواهد کرد، و هیچ‌کس در برابر او نخواهد ایستاد؛ و او در سرزمین باشکوه خواهد ایستاد، و آن سرزمین به دست او نابود خواهد شد. و نیز روی خود را خواهد نهاد تا با نیروی تمام پادشاهی‌اش داخل شود، و درستکارانی با او؛ چنین خواهد کرد: و دختر زنان را به او خواهد داد تا او را فاسد سازد؛ اما او در جانبش نخواهد ایستاد و از آن او نخواهد بود. پس از این، روی خود را به سوی جزایر خواهد گردانید و بسیاری را خواهد گرفت؛ اما شاهزاده‌ای برای خاطر خود، سرزنی را که از جانب او روا داشته شده بود، از میان برخواید داشت؛ بی‌آنکه خود مورد سرزنش شود، آن را بر خود او باز خواهد گرداند. سپس روی خود را به سوی دژ سرزمین خود خواهد گردانید؛ اما خواهد لغزید و خواهد افتاد، و دیگر یافت نخواهد شد. دانیال ۱۶:۱۱-۱۹.

وقتی خواهر وایت درباره تحقق نهایی باب یازدهم کتاب دانیال سخن گفت، اظهار داشت: «بخش زیادی از تاریخی که در این نبوت تحقق یافته، تکرار خواهد شد.» آیات چهل و یک تا چهل و پنج تاریخ نبوی این آیات را تکرار می‌کنند. این آیات زمانی تحقق یافتند که روم بت‌پرست نخست با فتح سه منطقه جغرافیایی، بر جهان مسلط شد.

«هرچند مصر نتوانست در برابر آنتیوخوس، پادشاه شمال، ایستادگی کند، آنتیوخوس نیز نتوانست در برابر رومیان که اکنون بر ضد او می‌آمدند، پایدار بماند. دیگر هیچ پادشاهی‌ای قادر نبود در برابر این قدرت رو به عروج مقاومت کند. سوریه فتح شد و هنگامی که پومپه در سال ۶۵ پیش از میلاد، آنتیوخوس آسیاتیکوس را از متصرفاتش محروم ساخت و سوریه را به یکی از ایالات روم تبدیل کرد، به امپراتوری روم افزوده شد.»

«همان قدرت نیز می‌بایست در سرزمین مقدس بایستد و آن را ببلعد. روم در سال ۱۶۲ پیش از میلاد، از راه هم‌پیمانی، با قوم خدا، یعنی یهودیان، پیوند یافت، و از آن تاریخ در گاه‌شماری نبوی جایگاهی برجسته دارد. با این حال، تا سال ۶۳ پیش از میلاد از طریق فتوحی واقعی بر یهودیه حاکمیت نیافت؛ و سپس به طریق زیر:»

با بازگشت پومپئوس از لشکرکشی‌اش بر ضد میتریدات، شاه پونتوس، دو رقیب، هیرکانوس و آریستوبولوس، برای تاج و تخت یهودیه در ستیز بودند. کارشان به داوری پومپئوس کشیده شد؛ او به زودی ناعادلانه بودن دعاوی آریستوبولوس را دریافت، اما خواست تصمیم‌گیری در این باره را تا پس از لشکرکشی دیرآرزویش به عربستان به تأخیر اندازد و وعده داد بازخواهد گشت و کارشان را چنان که عادلانه و شایسته باشد فیصله خواهد داد. آریستوبولوس که به نیت واقعی پومپئوس پی برده بود، شتابان به یهودیه بازگشت، رعایایش را مسلح کرد و خود را برای دفاعی سخت آماده ساخت و مصمم شد به هر قیمتی تاج را نگاه دارد؛ تاجی که پیش‌بینی می‌کرد به دیگری واگذار خواهد شد. پومپئوس نیز او را از نزدیک تعقیب کرد. چون به اورشلیم نزدیک شد، آریستوبولوس

که از رفتارش پشیمان شده بود، به استقبالش آمد و کوشید با وعدهٔ تسلیم کامل و پرداخت مبالغ هنگفت پول کار را به سازش بکشاند. پومپیوس با پذیرفتن این پیشنهاد، گابینیوس را در رأس دسته‌ای از سربازان برای دریافت پول فرستاد. اما چون آن فرمانده به اورشلیم رسید، دروازه‌ها را بر روی خود بسته یافت و از فراز باروها به او گفتند که شهر به آن توافق پایبند نخواهد بود.

پومپی، که نمی‌خواست این فریب بی‌مجازات بماند، اریستوبولوسی را که همراه خود نگاه داشته بود در زنجیر کرد و بی‌درنگ با تمام سپاهش به سوی اورشلیم حرکت کرد. هواداران اریستوبولوس طرفدار دفاع از شهر بودند؛ پیروان هیرکانوس خواهان گشودن دروازه‌ها. چون گروه دوم اکثریت داشتند و غلبه یافتند، پومپی آزادانه به شهر راه یافت. آنگاه طرفداران اریستوبولوس به کوه معبد عقب نشستند؛ چنان مصمم به دفاع از آنجا بودند که پومپی به تسخیرش بود. پس از سه ماه، شکافی در دیوار پدید آمد که برای یورش کافی بود و آن مکان با تیغ شمشیر گرفته شد. در کشتار هولناکی که در پی آمد، دوازده هزار تن کشته شدند. به گفته مورخ، منظره‌ای تکان‌دهنده بود: کاهنانی که در آن هنگام به خدمت‌های دینی مشغول بودند، با دستی آرام و عزمی استوار کار معمول خود را پی می‌گرفتند، گویی از آن هیاهوی وحشیانه پیرامونشان بی‌خبرند؛ با آن‌که در اطرافشان دوستانشان به قتل می‌رسیدند و چه بسا خون خودشان با خون قربانی‌هایشان درهم می‌آمیخت.

پس از پایان دادن به جنگ، پومپی دیوارهای اورشلیم را ویران کرد، چند شهر را از حوزهٔ اداری یهودیه به حوزه سوریه منتقل کرد، و بر یهودیان خراج بست. بدین‌سان، برای نخستین بار، اورشلیم بر اثر فتح در اختیار آن قدرتی قرار گرفت که می‌بایست 'سرزمین جلال' را تا زمانی که آن را به‌کلی نابود سازد، در چنگال آهنین خود نگه دارد.

آیه ۱۷. او همچنین عزم خواهد کرد تا با قدرت تمام پادشاهی خود وارد شود، و راستان نیز با او خواهند بود؛ چنین خواهد کرد؛ و دختر زنان را به او خواهد داد، برای تباه کردن او؛ اما آن زن در جانب او نخواهد ایستاد و از آن او نخواهد بود.

اسقف نیوتن خوانش دیگری برای این آیه ارائه می‌کند که به نظر می‌رسد معنا را روشن‌تر بیان کند، بدین شرح: «او همچنین عزم خود را جزم خواهد کرد که به زور به تمام پادشاهی وارد شود.» آیه ۱۶ ما را به فتح سوریه و یهودیه به دست رومیان رساند. روم پیش‌تر مقدونیه و تراکیه را فتح کرده بود. مصر اکنون تنها چیزی بود که از «تمام پادشاهی» اسکندر باقی مانده و هنوز تحت اطاعت قدرت روم درنیامده بود؛ و همان قدرت اکنون عزم کرده بود که به زور وارد آن کشور شود.

«بطلمیوس آتولتیس در سال ۵۱ پیش از میلاد درگذشت. او تاج و تخت و پادشاهی مصر را برای پسر و دختر ارشد خود، بطلمیوس و کلئوپاترا، به‌جا گذاشت. در وصیت او مقرر شده بود که آن دو با یکدیگر ازدواج کنند و مشترکاً سلطنت نمایند؛ و چون خردسال بودند، تحت قیمومت رومیان قرار گرفتند. قوم روم این مسئولیت را پذیرفت و پومپه را به‌عنوان قیم وارثان جوان مصر منصوب کرد.»

چندی بعد میان پومپه و سزار نزاعی درگرفت و نبرد مشهور فارسالوس میان این دو سردار روی داد. پومپه شکست خورد و به مصر گریخت. سزار بی‌درنگ او را تا آنجا دنبال کرد؛ اما پیش از رسیدنش، پومپه به دست بطلمیوس - که پومپه به عنوان قیم او منصوب شده بود - به طرزی رذیلانه به قتل رسید. از این رو سزار منصبی را که به پومپه داده شده بود بر عهده گرفت و قیم بطلمیوس و کلئوپاترا شد. او مصر را گرفتار آشوب‌های داخلی یافت؛ بطلمیوس و کلئوپاترا با یکدیگر دشمن شده بودند و کلئوپاترا از سهم خود در حکومت محروم مانده بود. با این همه، او درنگ نکرد که با نیروی اندکش - ۸۰۰ سوار و ۳۲۰۰ پیاده - در اسکندریه پیاده شود، به نزاع رسیدگی

کند و حل و فصل آن را بر عهده گیرد. با افزایش روزافزون آشوب‌ها، سزار دریافت که نیروی اندکش برای حفظ موضعش کافی نیست، و چون به سبب باد شمالی آن فصل نمی‌توانست از مصر بیرون رود، به آسیا پیام فرستاد و فرمان داد همه نیروهای را که در آن ناحیه داشت هرچه زودتر به یاری‌اش بشتابند.

او با کمال نخوت فرمان داد که بطلمیوس و کلئوپاترا ارتش‌های خود را منحل کنند، برای حل اختلافاتشان در برابر او حاضر شوند و به تصمیم او گردن نهند. از آنجا که مصر پادشاهی مستقلی بود، این فرمان متکبرانه اهانتی به شأن سلطنتی آن تلقی شد و مصریان، که سخت برآشفته بودند، دست به سلاح بردند. سزار پاسخ داد که به موجب وصیت پدرشان، اولتس، عمل می‌کند؛ کسی که فرزندان را تحت قیمومت سنا و مردم روم قرار داده بود و همه اقتدار آن اکنون به‌عنوان کنسول در شخص او متمرکز بود؛ و اینکه او، به‌عنوان قیم، حق داشت میان آنان داوری کند.

سرانجام موضوع به پیشگاه او برده شد و وکیلانی گماشتند تا از دعوای هر یک از طرفین دفاع کنند. کلئوپاترا، که از نقطه ضعف آن فاتح بزرگ رومی آگاه بود، به این نتیجه رسید که زیبایی حضورش برای به‌دست آوردن حکمی به سود او مؤثرتر از هر وکیلی خواهد بود که می‌توانست به کار گیرد. برای آنکه بی‌آنکه شناسایی شود به حضور او راه یابد، به این حيله متوسل شد: خود را به تمام قد در بقچه‌ای از جامه‌ها خواباند؛ آپلودوروس، خدمتکار سیسیلی‌اش، آن را در پارچه‌ای پیچید، با تسمه‌ای بست، و آن را بر شانه‌های نیرومندش چون هرکول نهاد و رهسپار محل اقامت قیصر شد. با ادعای اینکه برای سردار رومی هدیه‌ای دارد، از در دژ به درون راه یافت، به حضور قیصر رسید و بار را پیش پای او نهاد. چون قیصر این بقچه زنده را گشود، ناگهان کلئوپاترای زیبا در برابرش ایستاد. او از این حيله به هیچ‌روی ناخشنود نبود، و چون دارای سرشتی بود که در دوم پطرس ۲:۱۴ وصف شده است، به گفته رولن، نخستین دیدار آن زن به‌غایت زیبا همان اثری را بر او گذاشت که او می‌خواست.

سزار سرانجام فرمان داد که برادر و خواهر، مطابق مقصود وصیت‌نامه، مشترکاً بر تخت بنشینند. پوتینوس، وزیر اعظم کشور، که نقش اصلی را در برکنار کردن کلئوپاترا از تخت سلطنت داشت، از پیامد بازگرداندن او به قدرت بیمناک بود. از این رو آغاز کرد به برانگیختن حسادت و دشمنی علیه سزار، با القای این نکته در میان مردم که او قصد دارد در نهایت قدرت را یکسره به کلئوپاترا بسپارد. دیری نپایید که شورش آشکار درگرفت. آکیلاس، در رأس بیست هزار مرد، برای بیرون راندن سزار از اسکندریه پیشروی کرد. سزار با آرایش ماهرانه سپاه اندک خود در خیابان‌ها و کوچه‌های شهر، در دفع حمله دشواری نیافت. مصریان در صدد نابود کردن ناوگان او برآمدند. او در پاسخ، ناوگان آنان را به آتش کشید. برخی از کشتی‌های شعله‌ور که به نزدیکی اسکله رانده شدند، چندین ساختمان شهر را به آتش کشیدند، و کتابخانه نامدار اسکندریه، که نزدیک به ۴۰۰ هزار جلد در خود داشت، نابود شد.

با تهدیدآمیزتر شدن جنگ، سزار به همه کشورهای همسایه برای کمک فرستادگانی گسیل کرد. ناوگان بزرگی از آسیای صغیر به یاری او آمد. میتریداتس با سپاهی که در سوریه و کیلیکیه گرد آورده بود رهسپار مصر شد. آنتیپاتر ادومی با سه هزار یهودی به او پیوست. یهودیانی که گذرگاه‌های منتهی به مصر را در اختیار داشتند، اجازه دادند سپاه بی‌هیچ مزاحمتی عبور کند. بدون این همکاری از سوی آنان، تمام طرح حتماً ناکام می‌ماند. رسیدن این سپاه سرنوشت نبرد را تعیین کرد. نبردی سرنوشت‌ساز در نزدیکی نیل درگرفت که به پیروزی کامل سزار انجامید. بطلمیوس هنگام تلاش برای فرار در رود غرق شد. آنگاه اسکندریه و سراسر مصر تسلیم پیروز شدند. روم اینک وارد سراسر پادشاهی اصلی اسکندر شده و آن را در خود جذب کرده بود.

«بی‌تردید مقصود از «راستان» در این متن، یهودیانی هستند که یاری پیش‌تر مذکور را به او رساندند. بدون این پاری، او ناگزیر می‌بایست شکست می‌خورد؛ اما با آن، مصر را در سال 47 ق.م. به کلی به زیر سلطه خویش درآورد.»

«دختر زنان، برای فاسد ساختن او.» شیفتگی‌ای که قیصر نسبت به کلئوپاترا پیدا کرده بود — که از او یک پسر نیز داشت — به روایت مورخ، تنها دلیل آن بود که او به کارزاری تا این اندازه خطرناک، همچون جنگ مصر، دست زد. همین امر او را بسیار بیش از آنچه کارهایش اقتضا می‌کرد در مصر نگاه داشت؛ و شب‌های تمام را با آن ملکه بی‌بندوبار به عیش و نوش می‌گذراند. «اما»، پیامبر گفت، «او نه در جانب او خواهد ایستاد و نه به سود او خواهد بود.» کلئوپاترا پس از آن به آنتونی، دشمن اگوستوس قیصر، پیوست و همه توان خود را بر ضد روم به کار گرفت.

آیه ۱۸. بعد از این روی خود را به سوی جزایر خواهد کرد و بسیاری را تصرف خواهد کرد؛ اما شاهزاده‌ای به سود خود باعث خواهد شد که ملامتی که از جانب او وارد آمده است، برطرف گردد؛ بی‌آنکه خود مورد ملامت شود، آن را بر او باز خواهد گردانید.

جنگ با فرناک، پادشاه بسفور کیمری، سرانجام او را از مصر دور کرد. «به گفته Prideaux، به محض رسیدنش به جایی که دشمن بود، بی‌آنکه به خود یا آنان اندکی مهلت دهد، فوراً حمله کرد و پیروزی کاملی بر آنان به دست آورد؛ شرح آن را با این سه کلمه برای دوستی نوشت: Veni, vidi, vici آمدم، دیدم، فتح کردم.» بخش پایانی این فقره تا حدی در ابهام است و درباره کاربرد آن اختلاف نظر وجود دارد. برخی آن را به دوره‌ای پیش‌تر در زندگی سزار مربوط می‌دانند و می‌پندارند تحقق آن را در نزاع او با پومپه یافته‌اند. اما رویدادهای پیشین و پسینی که در نبوت به روشنی تعریف شده‌اند، ما را ناگزیر می‌کند که تحقق این بخش از پیشگویی را میان پیروزی بر فرناک و مرگ سزار در روم بجوییم، چنان‌که در فقره بعدی به نمایش درمی‌آید. تاریخ کامل‌تر این دوره شاید رویدادهایی را آشکار کند که کاربرد این عبارت را بی‌ابهام سازد.

آیه ۱۹. سپس روی خود را به سوی دژ سرزمین خویش برخواهد گرداند؛ اما خواهد لغزید و خواهد افتاد، و یافت نخواهد شد.

«پس از این فتح، سزار واپسین بقایای حزب پومپه را نیز مغلوب ساخت: کاتو و اسکیبیو را در افریقا، و لابی‌ینوس و واروس را در اسپانیا. چون به روم، «دژ سرزمین خویش»، بازگشت، او را دیکتاتور مادام‌العمر ساختند؛ و اختیارات و افتخارات دیگری نیز به او اعطا شد که در عمل او را فرمانروای مطلق تمام امپراتوری گردانید. اما نبی گفته بود که او لغزیده و سقوط خواهد کرد. این تعبیر دلالت دارد بر اینکه سرنگونی او ناگهانی و غیرمنتظره خواهد بود، مانند شخصی که در هنگام راه رفتن به‌طور اتفاقی بلغزد. و چنین نیز شد: این مرد، که پانصد نبرد کرده و پیروز شده بود، یک هزار شهر را گرفته، و یک میلیون و یکصد و نود و دو هزار تن را کشته بود، نه در غوغای جنگ و هنگام کشاکش، بلکه آنگاه فرو افتاد که می‌پنداشت راهش هموار و گل‌افشان است، و خطر را بسی دور می‌انگاشت؛ زیرا چون در تالار سنا بر تخت زرین خود نشست تا از دست آن مجلس عنوان پادشاه را دریافت کند، خنجر خیانت ناگهان بر قلبش فرود آمد. کاسیوس، برتوس، و دیگر توطئه‌گران بر او هجوم آوردند، و او در حالی که با بیست‌وسه زخم سوراخ شده بود، فرو افتاد. بدین‌سان او ناگهان لغزید و سقوط کرد، و دیگر یافت نشد، 44 ق.م.» اوربا اسمیت، Daniel and the Revelation, 258–264

تحقق تاریخی روم بت‌پرست (پادشاه شمال)، که بر تخت استوار گردید، تاریخی است که پیشاپیش تاریخ بر تخت نشانده شدن روم مدرن را در اتحاد سه‌گانه‌ای که در قانون یکشنبه به‌زودی آمدنی روی می‌دهد، به تصویر می‌کشد. این تاریخ همچنین در آیات سی تا سی‌وشش نمونه‌وار نشان داده شده است، آیاتی که زمان نخستین بر تخت نشانده شدن پاپیت را در سال ۵۳۸ مشخص می‌سازند. آیات

شانزده تا نوزده، و نیز آیات سی و یک تا سی و شش، هر دو نمایانگر عروج و سقوط نهایی فاحشه صور هستند. این تاریخ همچنین در آیات پنج تا نه بازنمایی شده بود، آنگاه که نخستین پادشاه شمال پس از غلبه بر سه ناحیه جغرافیایی استوار گردید. پس از آن، او با پادشاه جنوب وارد پیمان شد، اما پیمان را شکست، و در پاسخ، پادشاه جنوب زخمی مهلک وارد ساخت، و پادشاه شمال در اسارت مصر مرد.

آیات پنج تا نه، آیات شانزده تا نوزده، و آیات سی تا سی و شش سه خط نبوی را ارائه می‌کنند که در آیات چهل تا چهل و پنج تحقق می‌یابند. وقتی خواهر وایت تصریح کرد که «بخش زیادی از تاریخی که در این نبوت تحقق یافته، تکرار خواهد شد»، در واقع به این معنا بود که تمام باب تصویرگر آیات چهل تا چهل و پنج است. آیات بیست تا بیست و دو تولد و مرگ مسیح را مشخص می‌کنند؛ بدین سان با اشاره به تولد او، زمان پایان هم در 1798 و هم در 1989 نشان داده می‌شود، و سپس مرگ او بر صلیب نیز 22 اکتبر 1844 و قانون یکشنبه را نمایان می‌سازد.

آیه بیست و سه پیمان میان یهودیان و روم را در طول تاریخ قیام مکابیان مشخص می‌کند. این «پیمان» در آن تاریخ با سال‌های ۱۶۱ پیش از میلاد و ۱۵۸ پیش از میلاد مشخص می‌شود. تاریخ مکابیان نمایانگر یک خط داخلی است که آغاز خود را با «پیمانی» میان روم و یهودیان مکابی — که از سوی یهودیان آغاز شد — می‌یابد، و سرانجام با این اعلام یهودیان پایان می‌یابد که: «ما جز قیصر پادشاهی نداریم.» آیه بیست و سه البته پس از آیات بیست و یک و بیست و دو می‌آید، و آیه بیست و یک تولد مسیح را مشخص می‌کند، که زمانی نبوی پایان است، و آیه بیست و دو صلیب را مشخص می‌کند، که نمایانگر قانون یکشنبه است.

در ماجرای صلیب، یهودیان قیصر (روم) را پادشاه خود خواندند، و «پیمان» در آیه بیست و سه به آغاز انتخاب یهودیان برای خدمت به روم اشاره دارد، درست در همان نقطه پایان اعلام وفاداری یهودیان به روم. پایان یهودیان، همان‌گونه که در ماجرای صلیب بازنمایی شده است، با آغاز پیوند یهودیان با روم دنبال می‌شود.

آیات بیست و چهار تا سی، سیصد و شصت سالی را توصیف می‌کنند که طی آن روم بت‌پرست از نبرد آکتیوم در ۳۱ پیش از میلاد تا انتقال پایتخت از روم به قسطنطنیه در سال ۳۳۰ به طور مطلق سلطنت می‌کرد. دوره سیصد و شصت ساله نماد دوره هزار و دویست و شصت ساله‌ای است که در آن روم پاپی به طور مطلق حکومت می‌کرد، و این دو در کنار هم نمایانگر دوره‌ای هستند که از آیه چهل و یک و اتحاد سه‌گانه‌ای که در هنگام قانون یکشنبه قریب‌الوقوع رخ می‌دهد آغاز شده و تا پایان مهلت فیض ادامه می‌یابد.

تمام خطوط تاریخی نبوت در فصل یازدهم با شش آیه پایانی دانیال یازدهم هم‌راستا هستند، اما این تاریخ نبوت از زمان پایان در 1989، که در آیه چهل تا قانون یکشنبه در آیه چهل و یک نمایانده شده است، همان «آن بخش از نبوت دانیال که به روزهای آخر مربوط است» می‌باشد. آن تاریخی که در آیه چهل خالی گذاشته شده، همان مکاشفه عیسی مسیح است که وقتی زمان نزدیک است، اندکی پیش از پایان مهلت، مهرش گشوده می‌شود.

ما این مطالعه را در مقاله بعدی ادامه خواهیم داد.

ما فرمان‌های خدا و شهادت عیسی مسیح را داریم که روح نبوت است. گوهرهای گران‌بهای در کلام خدا یافت می‌شوند. کسانی که این کلام را می‌جویند باید ذهن خود را صاف و روشن نگه دارند. هرگز نباید در خوردن یا نوشیدن به اشتباهی منحرف تن بدهند.

اگر چنین کنند، مغزشان دچار سردرگمی خواهد شد؛ آنها نخواهند توانست فشار ژرفکاو برای پی بردن به معنای آن چیزهایی را که به صحنه‌های پایانی تاریخ این زمین مربوط هستند تحمل کنند.

وقتی کتاب‌های دانیال و مکاشفه بهتر فهمیده شوند، ایمانداران تجربهٔ دینی کاملاً متفاوتی خواهند داشت. چنان جلوه‌هایی از درهای گشودهٔ آسمان بر آنان آشکار خواهند شد که آن منش که همگان باید در خود پرورش دهند بر دل و ذهنشان نقش بندد تا به آن سعادت که پاداش پاک‌دلان است دست یابند.

خداوند به همهٔ کسانی که با فروتنی و تواضع می‌کوشند آنچه در کتاب مکاشفه آشکار شده است را بفهمند، برکت خواهد داد. این کتاب چنان سرشار از حقایق آکنده از جاودانگی و پر از جلال است که هر کس آن را با جدیت بخواند و در آن جست‌وجو کند، از برکتی که برای کسانی است «که کلمات این نبوت را می‌شنوند و آنچه در آن نوشته شده است نگاه می‌دارند»، بهره‌مند می‌شود. بی‌تردید از مطالعهٔ مکاشفه یک نکته درک خواهد شد—این‌که پیوند میان خدا و قوم او نزدیک و استوار است.

ارتباط شگفت‌انگیزی میان عالم آسمان و این جهان دیده می‌شود. آنچه بر دانیال مکشوف شد، بعدها با مکاشفه‌ای که در جزیره پطمس به یوحنا داده شد تکمیل گردید. این دو کتاب باید با دقت مطالعه شوند. دانیال دو بار پرسید: تا پایان زمان چقدر مانده است؟

و شنیدم، اما نفهمیدم؛ آنگاه گفتم: ای سرورم، پایان این امور چه خواهد بود؟ و گفت: راه خود را برو، ای دانیال، زیرا این سخنان بسته و مهر شده است تا زمان پایان. بسیاری پاک خواهند شد و سفید خواهند گشت و آزموده خواهند شد؛ اما شریران شرارت خواهند ورزید، و هیچ‌یک از شریران نخواهند فهمید؛ لیکن خردمندان خواهند فهمید. و از زمانی که قربانی روزانه برداشته شود و پلیدی ویرانگر برپا گردد، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. خوشا به حال کسی که انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. اما تو راه خود را تا فرارسیدن پایان برو، زیرا خواهی آرمید، و در پایان روزها در قرعه خود بر جای خواهی ایستاد.

این شیر قبیلهٔ یهودا بود که مهر کتاب را گشود و مکاشفهٔ آنچه باید در این ایام آخر واقع شود را به یوحنا داد.

دانیال در نصیب خود ایستاد تا شهادتی را که تا زمان آخر مهر شده بود، ادا کند، زمانی که پیام فرشته نخستین باید به جهان ما اعلام شود. این امور در این روزهای آخر اهمیت بی‌نهایت دارند؛ اما در حالی که «بسیاری پاکیزه شده، سفید گردانیده و آزموده خواهند شد»، «شروران شرارت خواهند کرد، و هیچ‌یک از شروران نخواهند فهمید.» چقدر این درست است! گناه، تعدی از شریعت خداست؛ و آنان که نور مربوط به شریعت خدا را نمی‌پذیرند، اعلام پیام‌های فرشته اول، دوم و سوم را درک نخواهند کرد. کتاب دانیال در مکاشفه یوحنا مهرش گشوده می‌شود و ما را تا آخرین صحنه‌های تاریخ این زمین پیش می‌برد.

"آیا برادران ما به یاد خواهند داشت که ما در میان خطرات روزهای پایانی زندگی می‌کنیم؟ مکاشفه را در ارتباط با دانیال بخوانید. این امور را تعلیم دهید." شهادت‌ها برای خادمان، 114، 115.